

جبر و اختیار در دیوان ناصر خسرو

واژگان کلیدی

* جبر و اختیار
 * قضا و قدر
 * عدل خداوند
 * شعر ناصر خسرو

اعظم همتی * aazam.hemmati@yahoo.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

نکیسا قهرمان

کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

چکیده

فرقه اسماعیلیه یکی از بزرگ‌ترین شاخه‌های تشیع به معنی عام است که در قرن‌های چهارم تا هفتم هجری اهمیت بسیاری داشته است. ناصر خسرو یکی از شاعران اسماعیلی مذهب است که از او آثاری در زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، حکمی و دینی دیده می‌شود. یکی از زمینه‌های شعری این شاعر بزرگ، که از عقاید اسماعیلیان نیز متأثر است، مسأله جبر و اختیار است. جبر و اختیار نه تنها در شعر ناصر خسرو بلکه در آثار شاعران دیگر نیز، با توجه به مذهب آنها انعکاس یافته و دارای تفاوت‌ها و تناقضات گوناگون است. در این پژوهش به بررسی جبر و اختیار از دیدگاه ناصر خسرو پرداخته شده و به این نتیجه رسیده است که اعتقاد به جبر و اختیار در شعر او جدای از تناقضات، به صورتی بینابین نمود پیدا کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

مسئله جبر و اختیار از مسائل مهم و قابل توجه متفکران در طول تاریخ بوده است. در میان مسلمین نیز همواره این اندیشه در اذهان وجود داشته که آیا انسان در اراده ی خود آزاد است یا مجبور؟ یعنی اعمالی که در ظاهر آزادانه صادر می‌شود، از روی اختیار یا از سر ناچاری و اضطراب است؟ این مسئله با توجه به مذهب شاعران، در شعر آنها نمود پیدا کرده است. ناصر خسرو از جمله شاعرانی است که تناقضاتی در این مورد در اشعار و آثار او دیده می‌شود. او در دورانی زندگی می‌کرد که افکار اشعریان و کرامیان انسان را به صورت موجودی بی‌اراده به شمار می‌آوردند. ولی او دارای مذهب اسماعیلیه بود و از آنجا که «مذهب اسماعیلیه نزدیکترین مذهب به مذهب معتزله است بنابراین آنها معتقدند در روز قیامت خداوند عادل، به اعمال و رفتار انسان‌ها رسیدگی خواهد کرد.» (فضایی، ۱۳۷۴: ۷۸) در مورد جبر و اختیار تحقیقات و آثار زیادی نوشته شده است از جمله: «جبر و اختیار» از علامه محمد تقی جعفری و... همچنین مقالاتی نظیر: «جبر و اختیار در اندیشه ی اسپینوزا» نوشته محمود عبادیان، «شبهه های جبر در آیات قرآن» از محمد تقی مصباح یزدی و... تألیف گردیده است اما به بررسی این مسئله در اشعار ناصر خسرو به صورت پژوهشی مستقل پرداخته نشده است بنابراین این پژوهش با تکیه بر دیوان اشعار او و با روش کتابخانه ای به مسئله جبر و اختیار و اعتقاد به آن، همچنین اعتقاد به قضا و قدر و سپس وجود عدل خداوند در اشعار ناصر خسرو، پرداخته است.

اراده و اختیار

ابتدا باید دید که آیا اراده و اختیار با هم یکی هستند؟ اراده از نظر لغوی در زبان فارسی به معنای خواستن و قصد کردن است. می‌توان این نکته را یادآور شد که «در فاعل های مختار علت تامه دارای دور کن است: ۱- قدرت ذاتیه ی فاعل. ۲- داعی فاعل.

حال اگر فاعل را به تنهایی در نظر بگیریم و از داعی صرف نظر کنیم صدور فعل از فاعل ممکن به امکانی ذاتی است ولی اگر داعی را هم در نظر بگیریم صدور فعل ضروری و واجب است و چنین وجودی سبب جبر نیست.» (نیک سیرت، ۱۳۸۰: ۸۴)

نظر فلاسفه ی غربی در مورد اراده و اختیار

فلاسفه غربی تعابیر مختلفی در مورد اراده به کار برده اند. از جمله در فرهنگ فلسفه ی آلمانی آمده است: «اراده یک تطور و کیفیت حیات روحی است؛ به این معنی که گویی این زندگی روحی از تصویر و تخیل حساسیت آمیز یک حیات پر شده است و این حیات آینده به وسیله ی انتشارات اعصاب محرک می تواند به وجود آورده شود، به عبارت دیگر اراده احساس آن مقصد و فعالیتی است که منشأ اعمال ادراکی و عمدی هستند. این اراده از یک قوه ی فعالیت حیاتی حاصل می شود که آن قوه به وسیله ی تجربه یک تأثیر یعنی یک موقعیت مبدل به اراده یعنی به آن قوه محرک می شود که موقعیت هدف اوست.» (ارسطو، ۱۳۵۶، ص ۸۷)

یکی از فلاسفه غربی که به موضوع اراده پرداخته، ارسطو است. «او فعلی را غیر ارادی می داند که تحت اجبار و یا از روی جهل انجام گرفته باشد در واقع وی فعل غیر ارادی را در برابر با فعل اجباری می داند. بدین صورت که مبدأ و علت فعل در خارج از فاعل باشد و عامل فعل در آن سهم و اختیاری نداشته باشد.» (همان) در نتیجه ارسطو اراده را به عنوان یک نوع عمل و فعالیت معرفی کرده است؛ یعنی در واقع کلیه ی اعمال انسان را به گونه ای تقسیم نموده است که فعل ارادی یکی از این تقسیمات است. دکارت نیز در مورد اراده ی انسان نظراتی را بیان کرده است: وی انسان را فاعل مختار می داند، دکارت می گوید: «اراده عبارت است از؛ اینکه برای تصدیق یا تکذیب و برای تعقیب یا ترک چیزهایی که شعور و عقل سلیم به ما تکلیف می کند، طوری رفتار کنیم که به هیچ وجه احساس نکنیم که یک قوه ی خارجی ما را بدان مجبور می سازد» (همان) بنابراین دکارت نیز مانند ارسطو اراده را یک نوع فعالیت می داند؛ فعالیتی که از آزادی و اختیار سرچشمه می گیرد. کانت نیز می گوید که انسان در صورت اراده نمودن یک عمل از عقل عملی خویش که قدرت تشخیص در مورد خوبی و بدی امور را دارد، استفاده می نماید، که این عقل با آزادی و اختیار که دارد، تصمیم می گیرد. فیلسوفان اسلامی نیز در این مورد نظریاتی را ارائه داده اند.

اراده و اختیار از نظر فیلسوفان اسلامی

ملاصدرا ی شیرازی، فیلسوف مسلمان، در مورد اراده در کتاب مبدأ و معاد می گوید: «اراده در ما شوق متأكدی است که در عقب داعی حاصل می شود و آن داعی، تصور چیزی است ملائم به تصور علی یا ظنی یا تخیلی که موجب تحریک اعضا می شود» (شیرازی، بی تا: ۱۵۴) غزالی در نظریات خود اعتقاد دارد که: «اراده دو نوع است: یک نوع مشترک بین انسان و حیوان و

دیگری که ویژه انسان است و آن اراده‌ای است ناشی از ادراک او نسبت به هدف و رفتار و بازده درک راه صلاح او در رفتار و محصول برانگیخته شدن شوق انسان پس از احساس ناتوانی به طرف مصلحت مورد نظر او و ثمره تلاش برای دستیابی به اسباب و عوامل وصول به مصلحت و نیز اراده آن است.» (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۰۴)

رابطه انسان با خداوند و تفاوت اراده آنها با هم از مقولات دیگر، قابل بحث است. «در واقع اراده انسان متغیر و حادث نیست و اوامر خداوند به اغراض و دواعی وابسته نیست، درحالی‌که اوامر انسان نتیجه غرض‌ها و انگیزه‌ها است و وی را تحت تأثیر خودشان قرار می‌دهد.» (موسوی خمینی، ۱۳۶۲: ۴۰)

مرحوم آملی در تعلیقه خود بر منظومه سبزواری چنین می‌نویسد: «اختیار عبارت است از: انتخاب یکی از دو طرف ولی اراده، تصمیم به انجام امر انتخاب‌شده است و به نظر می‌رسد که اختیار به عنوان یک زمینه کلی مطرح‌شده و اراده نیرویی است که با توجه به آن زمینه، به فعل و یا ترک عملی اقدام می‌نماید در نتیجه انسان اگر مختار باشد امکان فعل و ترک هر دو درمورد وی وجود دارد و در صورت فرض مجبور بودن وی اجازه این امکان از او گرفته می‌شود.» (میر باقری، ۱۳۸۵: ۶۲) بنابراین از همین جاست که تفاوت اختیار و اراده مشخص می‌گردد. «اختیار خلاف جبر، آزادی عمل را گویند، انتخاب نمودن کاری و عملی به اراده خویش و حالتی است قایم به فاعل که به واسطه آن صفت و حالت بعضی از آثار و افعال خود را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهد و بر حسب دواعی خاص که حاصل می‌گردد بعضی کارها را بر بعضی دیگر رجحان می‌دهد.» (همان) پس می‌توان گفت اختیار نقطه مقابل جبر است.

جبر و جبرگروی (Detr minist)

جبر در لغت به معنی گماشتن یا وادار ساختن کسی به کاری به وسیله زور یا تهدید و فشار است. «در فلسفه طریقه و روشی است که پیروان آن را جبریه می‌گویند و آنان معتقدند که اعمال انسان به اراده خداوند انجام می‌گیرد و بندگان هیچگونه اختیاری از خود ندارند؛ چون اساس عقیده و مکتب آنها متمایل به جبر است، به این گروه جبریه یا مجبره می‌گویند. از قدیمی‌ترین کسانی که به نشر این عقیده در میان مسلمانان پرداخت مردی به نام (جهم بن صفوان) بود.» (ادواردز، ۱۳۸۷: ۲۰۵) آنها معتقدند که: «انسان در همه اعمال خود مجبور است و فاعل همه افعال بندگان را از خیر و شر، صواب و ناصواب و حسن و قبح، خدا می‌داند و انسان را در انجام افعال خود بی‌اراده می‌شمارند؛ یعنی کفر و یا ایمان بندگان از سوی خداست

و خودشان دخالت ندارند و این کار را دلیل ظالم بودن خدا نمی‌شمارند و می‌گویند عقل ما حقی ندارد که برای خدا وظیفه تعیین کند، چه آنکه او هر کاری کند همان خوب است اگرچه خلاف شرع باشد. «(فضایی، ۱۳۸۳: ۲۴۵) همچنین «جبرگروی پیشنهاد فلسفی عامی است مبنی بر اینکه هر چیزی که در اصل روی می‌دهد محفوف به شرایطی است که با فرض آنها چیز دیگری واقع نمی‌تواند شد.» (ادواردز، ۱۳۸۷: ۲۰۵)

در مباحث الهیات در زمینه اراده خداوند و اراده انسان بحث‌های مختلفی انجام شده است و سرانجام دو گروه مخالف هم که در دو جهت مختلف گرایش داشتند (شاعره و معتزلیان)، به وجود آمدند. همان‌گونه که بیان شد مذهب شاعران در شعر آنها انعکاس می‌یابد در نتیجه این دو گروه تأثیر زیادی بر آثار شاعران در طول تاریخ داشته‌اند البته نظریه اصیل اسلامی که همان «امر بین الامرین» است، در برابر این دو گروه قد علم می‌کند. با توجه به این که ناصر خسرو در آثارش از این سه گروه تأثیر پذیرفته است، در ادامه ابتدا نظرات این دو گروه بیان می‌گردد و سپس به نظریه ی اسلام در این مورد و همچنین عدل خداوند، قضا و قدر پرداخته می‌شود.

اشاعره (جبریون)

اشاعره خدا را در همه امور مؤثر می‌دانند، به نظر آنها افعال انسان به دست خداست. «آنچه می‌باشد از سکون و حرکات بنده، جمله فعل و خلق خدای است تعالی.» (هجوی، ۱۳۸۶: ۱۰) اشعریان معتقدند: «خدا مالک بندگان است، آنچه بخواهد می‌کند و به هر چه اراده کند، فرمان می‌دهد؛ اگر همه خلق جهان را به بهشت برد، مرتکب حیفی نشده است؛ و اگر همه آنها را به آتش دوزخ افکند ظلمی نکرده است.» (فضایی، ۱۳۸۳: ۲۳۸) تمام حوادث مستقیماً و بدون واسطه به اراده خداوند مربوط است. در نتیجه افعال انسان‌ها نیز که جزء حوادث این جهان است، همین حکم را دارد؛ یعنی انسان هیچ دخالتی در افعال خود ندارد؛ بلکه فعل او مستقیماً ناشی از اراده حق است و به همین دلیل اشاعره را جبری می‌گویند. جبریون آیاتی را از قرآن کریم به عنوان شاهد بر ادعای خود می‌آورند. «فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.» (۳۵، ۸) همانا خداوند هر کسی را که بخواهد گمراه می‌کند و هر کسی را که بخواهد گمراه می‌کند. «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا.» (۳، ۲۵) همه ی موجودات را او خلق کرده و حدود و قدر هر چیز را معین فرموده است. در ظاهر این آیات مخالف مختار بودن انسان است و اشاعره از ظاهر

چنین آیاتی استنباط به جبر کرده‌اند. همچنین آنها برای اثبات این نظریه مسأله قضا و قدر را مطرح نموده‌اند که در بحثی جداگانه به این موضوع پرداخته می‌شود.

نظریه کسب

این نظریه را به جبر متوسط تعدیل کرده‌اند. طبق آن؛ خداوند افعال انسانی را می‌آفریند و انسان این افعال را که خدا آفریده اکتساب می‌کند.

پس «کسب یعنی همزمان شدن خلق فعل با خلق قدرت در انسان، برای مثال وقتی می‌گوییم فردی راه می‌رود یا راه رفتن را کسب می‌کند؛ یعنی همزمان با خلق راه رفتن توسط خدا، خداوند قدرت حادثی را نیز در انسان ایجاد می‌کند تا او احساس کند که این کار را به اختیار خویش انجام داده است.» (برنجکار، ۱۳۸۱: ۱۲۷) بنابر این «مقصود از کسب، صرفاً مقارنه قدرت و اراده حادث با خلق و ایجاد فعلی است که تنها به واسطه قدرت خداوند انجام می‌پذیرد. قدرت حادث، مقارن فعل است نه سابق بر آن، و صلاحیت ضدین (مثلاً ایمان و کفر، طاعت و معصیت یا فعل و ترک) را ندارد، بلکه یا صلاحیت فعل دارد یا صلاحیت ترک. بدین ترتیب، این عقیده نیز جبر است و مخالفان این گروه حق دارند آن‌ها را جبری بنامند، منتهی عده‌ای در برابر جبر جهم بن صفوان، این قسم را جبر متوسط نامیده‌اند البته در جبر و کسب اشعری تطوری پیدا شد و برخی از استادان کلام اشعری کوشیدند آن را به گونه‌ای تعدیل کنند.» (بدوی، ۱۹۸۳: ۵۵۵-۵۶۳) در مقابل، معتزله افعال انسان را فقط منسوب به انسان می‌دانند و این که خداوند این امور را به انسان تفویض کرده است.

معتزله (اختیار یون)

این دسته درست نقطه مقابل اشاعره هستند. آنها معتقدند: اگر افعال انسان به اراده خود او نباشد عدل خداوند معنایی ندارد، «معتزلیان برای اثبات اختیار دلایلی را ذکر می‌کنند. از جمله: ۱- شعور انسان به اختیار خود است. براساس این نظر می‌گویند انسان در وجدان خود احساس ندامت و پشیمانی می‌کند یا نسبت به اعمالی که انجام می‌دهد، احساس رضایت می‌کند و با شعور و آگاهی می‌تواند تصمیم بگیرد. ۲- وجود تکلیف؛ تکلیف چیزی است که از آدمی خواسته شده است تا انجام دهد و تکلیف به معنی واقعی خود عملی نیست مگر آنکه مکلف مختار و قادر به انجام آن باشد و اگر انسان دارای اختیار نباشد این تکلیف چه از جانب خداوند و چه از جانب عقل باطل است. ۳- خشم و کینه نسبت به اعمال دیگران؛ انسان با دیدن اعمال بد دیگران دچار خشم و کینه می‌شود و این دلیل بر این است که شخص می‌تواند این

اعمال بد را انجام ندهد. ۴- آیاتی از قرآن که مؤید اختیار انسان هستند. «(میر باقری، ۱۳۸۵: ۱۲۰) از جمله: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا أَوْ إِمَّا كَفُورًا.» (۷۶،۳) بدرستی که هدایت کردیم او را به راه راست یا شکرگزار و یا ناسپاس است. این گروه تقریباً در بعضی موارد شبیه شیعیان اسماعیلی هستند. «اشکالی که در طرز تفکر این عده وجود دارد این است که در برابر خالقیت خدا خالقیت دیگری را (انسان) پذیرفته‌اند. اشکال دوم آنها این است که خلاف نظر قرآن که انسان را فقیر و خدا را غنی می‌دانند، موجودات جهان را در بقا بی‌نیاز می‌دانند و می‌گویند تنها جهان در پیدایش خود نیازمند است.» (همان) جبر مطلق و اختیار مطلق هر دو انسان را از مسیر اصلی الهی دور می‌سازد و پاسخگوی چگونگی بروز اعمال از طرف انسان نیست.

دیدگاه شیعیان دوازده امامی در مورد جبر و اختیار (نظریه‌ی بین‌الامرین)

از نظر شیعیان دوازده امامی، انسان موجودی مختار و خودآگاه است. قرآن انسان را امانت دار خداوند می‌داند و می‌گوید: «ما بار امانت را بر آسمان‌ها و کوه‌ها عرضه کردیم. آنها از حمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند همانا انسان آن را بر دوش کشید.» (۷۲،۳۳) برخی مفسران گفته‌اند که منظور از امانت تکالیف الهی است. در نتیجه آنها اختیار و آگاهی را امانت خداوند می‌دانند و می‌گویند: با پذیرفتن اختیار و آگاهی، انسان شایسته‌ی خلیفه‌ی الهی و جانشینی خداوند گشته است. کسب سعادت نیز به دست خود انسان است همان‌گونه که گمراهی او نیز به دست خود اوست. حضرت علی (ع) در ضمن وصایای خویش به امام حسن (ع) فرمودند: «بنده‌ی دیگری مباش زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است.» (نهج البلاغه وصیت حضرت به امام حسن، ۹۲۰) پس وقتی انسان از قید بندگی دیگران آزاد شد و دانست که مختار است، در انتخاب امور دقت می‌کند و با رعایت موازین عقل و شرع اقدام به عمل می‌کند. قرآن حقیقت را بیان می‌کند و در مقابل انسان قرار می‌دهد پس اگر انسان راه درست را پذیرفت و انتخاب نمود سعادت‌مند می‌شود و چنانچه گمراهی را انتخاب نمود و راه درست را نپذیرفت بدبخت می‌شود. در جوامع انسانی، امر و نهی کردن، پاداش دادن و مجازات کردن در برابر اعمال انجام شده توسط انسان دلیل بر اختیار و اراده است، همچنین وجود شک و تردید، تفاوت بین حرکات ارادی و غیر ارادی، وجود پشیمانی و امکان تعلیم و تربیت، خود دلایل دیگری بر مختار بودن انسان است. در نتیجه بهترین نظر در مورد جبر و اختیار، حد وسط بودن این دو مقوله است. «امام صادق (ع) می‌فرماید: نه جبر است و نه تفویض بلکه امری بین‌الامرین است

و منظور از امر بین الامرین مثل این است که کسی را در حال معصیت ببینی و از گناه او را نهی کنی ولی او از گناه دست نکشد تو او را به حال خودش رها کنی و این چنان نیست که تو او را وادار به معصیت کرده باشی.» (کلینی، ۱۳۴۸: ۱۵۶) با توجه به روایات ذکرشده، انسان در افعال خود نه مجبور است و نه مختار بلکه با قدرت و امکاناتی که خدا در اختیار او قرار داده است، هر عملی را که بخواهد می‌تواند انجام دهد و هر عملی را که بخواهد می‌تواند ترک کند. پس در مکتب اسلام آنچه اهمیت دارد اعمالی است که انسان با اختیار خود به انجام آن مبادرت می‌ورزد و در مقابل آن باید حساب پس دهد. از دیدگاه اسلام انسان در حین انجام اعمال خود دارای اختیار است و با اراده خود می‌تواند مسیر زندگیش را انتخاب نماید و در حقیقت اراده‌اش در مسیر مشیت الهی قرار می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت که افعال ارادی انسان در طول اراده خداوند قرار دارند. حال باید دید که مسأله قضا و قدر چه نقشی در مختار و جبری بودن انسان دارد.

قضا و قدر

قضا و قدر یا سرنوشت، از جمله مسائلی است که به عدم اختیار انسان و محتوم بودن زندگی او تعبیر گردیده؛ یعنی سرنوشت از قبل تعیین شده و دست تقدیر آن را نوشته است و انسان از خود اختیاری ندارد، البته لازم به توضیح است که قدر به معنی اندازه و لازم در قرآن آمده است. «أَنَا خَلَقْنَاكَ شَيْءٌ بِقَدْرٍ» (۲۹، ۵۴) همانا هر چیزی را به اندازه آفریدیم. قضا نیز به معنای حکم است؛ در آیه ۲۳ سوره اسراء به همین معنی به کار رفته است «وَقَضَاءَ رَبِّكَ أَلَىٰ تَعْبُدُ إِلَّا آيَةً» پروردگارت حکم کرد جز او کسی را عبادت نکنید. «در روایات از بحث درباره قضا و قدر نهی شده و گفته شده که: این سری از اسرار خداست. امام صادق فرموده است: خداوند متعال در قیامت بندگان را از آنچه بدان سفارش نموده است مورد بازخواست قرار می‌دهد نه از آنچه که قضای الهی بر آنها رفته است. از او سؤال شد که افسون و سحر چیست و آیا این‌ها می‌توانند در قضا و قدر تغییری دهند؟ فرمود: این نیز خود از قدر است.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۹: ۳۰) هجویری در این مورد چنین گفته است: «اندر آثار معروف است که تا یحیی بود نخندید و تا عیسی بود نگریست- صلوات ا... علیهم - از آنچه یکی منقبض بود و یکی منبسط، چون فرا یکدیگر رسیدند یحیی گفت: یا عیسی ایمن شدی از قطعیت؟ عیسی گفت: یا یحیی نومید شدی از رحمت؟ پس نه گریستن تو حکم ازلی را بگرداند و نه خنده ی

من قضای کرده را رد گرداند. پس (لاقبض و لا بسط و لا طمس و لا انس و لا محو و لا محق و لا عجز و لا جهد). جز آن نباشد که تقدیر بوده است.» (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۵۰)

همان‌گونه که بیان شد، سه منبع عمده نظر جبریون عبارت است از: خیرخواهی، علم و قدرت نامحدود خداوند و بی شک سومین و قوی ترین ادعای آنها، تقدیر ازلی است حتی «آگوستین هر چند از اختیار بشری بر اساس مبانی دیگر دفاع کرده است خود را ناچار یافته است که از این برداشت در پرتو تصورش از قدرت خداوند صرف نظر کند. تقدیر ازلی از همین جا ناشی می شود. به اعتقاد آگوستین قدرت انسان در قیاس با قدرت آفریدگارش چیزی نیست. در حقیقت انسان چاره از انجام دادن چیزی جز گناه ندارد مگر اینکه قدرت و لطف خدا یاریش کند، خداوند در ما کار کند تا هم اراده کنیم و هم عمل کنیم.» (ایان بور، ۱۳۶۲: ۲۱۴) اشاعره و جبریون معتقدند که: «قضا عبارت است از حکم خداوند بر آنچه بندگان اعم از کارهای نیک انجام می دهند و قدر همان قضای سابق است که در لوح محفوظ نوشته شده است.» (ادواردز، ۱۳۸۷: ۲۰۳) بنابراین مسأله قضا و قدر از طرف آنها (جبریون) اینگونه مطرح می شود؛ که اراده ازلی خداوند به هر موضوعی از عالم تعلق می گیرد. وقتی که وقوع حوادث و کارها در عالم به قضا و قدر نسبت داده می شود، مقصود همان جریان علیت تامه است. در کشف المحجوب آمده است که: «افعال اختیاری بندگان تنها به قدرت خداوند است و قدرت آنان در آن تأثیری ندارد، بلکه عادة الله بر آن جاری است که در بنده قدرت و اختیاری پدید آورد که اگر مانعی نباشد همزمان با آنها فعل مقدر واقع شود، بنابراین فعل بنده در ابداع و احداث مخلوق حق است اما کسب آن به بنده مربوط است، مراد از کسب همزمانی فعل است با قدرت و اراده بنده بی آنکه وی در آن مؤثر و دخیل باشد، تنها او محل پدید آمدن فعل است.» (هجویری، ۱۳۸۶: ۶۹۰) در جایی دیگر نیز چنین آمده است: «پیغمبر، ما را استخاره آموختی چنان که قرآن، پس چون بنده بداند که خیریت امور اندر کسب و تدبیر وی بسته نیست که صلاح بندگان خداوند تعالی بهتر داند و خیر و شری که به بنده رسد مقدر است.» (همان ص ۱۲۲) به نظر هجویری ما فاعل افعال خود هستیم اما تمام این اعمال آفریده ی خدا است؛ یعنی فاعلیت ما با فاعلیت خداوند در طول هم قرار دارند. بحث در زمینه ی قضا و قدر بسیار است و تنها به نظریه جبریون و معتزله اکتفا می شود. خدا آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده است بنابراین اعتقاد به جبر مستلزم باطل دانستن حکمت الهی و عقل انسان است. اگر قضا و قدر حتمی است و انسان اختیاری از خود ندارد پس عدل الهی چه می شود؟

عدل

عدل در قرآن کریم مکرر ذکر شده است و در تاریخ اسلام و مسلمین قدمتی دیرینه دارد؛ زیرا یکی از ارکان اسلام و یکی از اصول دین مسلمین است. در قرآن آمده است «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَتَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۹۰، ۱۶) خداوند سبحانه هیچ‌گاه عمل قبیح انجام نمی‌دهد؛ چرا که او به قبح آن آگاه و بر ترکش قادر بوده، نیازی به انجام آن ندارد. اگر او چنین کند اعتقاد به وعده و وعیدهای او و همچنین گفتهٔ پیامبران از بین می‌رود. «وَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» (۴۷، ۲۲) او هرگز خلاف وعدهٔ خویش نکند.

اختیار در شعر ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو قبادیانی از جمله سخنوران مطرح و صاحب سبکی است که با اتکا به توان و ذوق قدرتمند شاعرانه خود توانسته است، حرکتی عظیم و تازه در شعر فارسی بوجود آورد. او حکمت و کلام را وارد شعر فارسی نمود و طرحی نو را در ادبیات فارسی پی افکند و سرآغاز جریان نوینی در ادبیات فرهنگ ایران زمین گردید.

در این شیوه نوین برای نخستین بار هیأت انبوهی از عبارات و اصطلاحات حکمی، فلسفی و کلامی در باب شعر و شاعری مطرح گردید که ارتباط مستقیمی با جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، خداآگاهی و خودآگاهی دارد؛ از جمله این موارد جبر و اختیار است.

در آثار ناصر خسرو شواهدی وجود دارد که بیانگر اعتقاد او بر مختار بودن انسان است. در ادامه به بررسی این شواهد پرداخته می‌شود.

داشتن عقل و خرد

ناصر خسرو معتقد است: چون ما دارای اختیار هستیم، مورد فرمان و خطاب خداوند قرار می‌گیریم. خداوند به ما عقل داده است تا به وسیلهٔ آن کارهای درست را از بد تشخیص دهیم. پس چون عقل و خرد داریم دارای اختیار هستیم:

«خرد ز بهر چه دادندمان که ما به خرد
مکن بدی و تو نیکی بکن، چرا فرمود
چرا که گرگ ستمکاره نیست سوی خدا
گهی خداپرست و گهی گنه کاریم؟
خدای ما را گر نه حی و مختاریم؟
به فعل خویش گرفتار ما گرفتاریم؟»

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۷۱)

این بیت نشان دهنده متفاوت بودن اراده انسان با اراده حیوان است. گرگ درنده اختیاری از خود ندارد؛ بنابراین مأخوذ به اعمال خود نیست ولی ما چون مختاریم، مسئول اعمال خود هستیم و چون خداوند به ما عقل داده پس ما می‌توانیم با استفاده از عقل و خرد، کاری را که به صلاحمان است، انجام دهیم. او در جایی دیگر می‌گوید: انجام کارها را نباید به فلک نسبت داد:

«با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بست سپاه و سپر مرا» (همان، ص ۱۲)

با خرد و دین که همان تکلیف الهی است، می‌توانی در برابر روزگار مقاومت کنی و در حقیقت مختار باشی.

«من دست خویش در رسن دین حق زدم
از تو هگرز جست نخواهم نشان و نام
تدبیر آن همی کنم اکنون که بر شوم
زین چاه زشت و ژرف بدین بیقرار نام» (همان، ص ۵۷)

شاعر می‌گوید: من به ریسمان الهی (دین) دست زدم بنابراین با چاره اندیشی می‌توانم از این دنیای زشت به عالم بالا برسم. یعنی؛ انسان با اختیار خود می‌تواند از دین الهی پیروی کرده و در کارها چاره‌اندیش باشد. پس ناصر خسرو اعتقاد دارد که: چاره اندیشی و پیروی کردن از دین الهی، دلیلی بر مختار بودن انسان است.

«چون با خرد ای بی‌خرد نسازی
جز رنج نبینی و سوگواری
گویی که چرا روزگار جافی
با من نکند هیچ بردباری» (همان، ص ۳۰)

عدم استفاده کردن از عقل و انجام کارها از روی بی‌خردی، چیزی جز رنج و بدبختی برای انسان ندارد. در حقیقت آدمی با بی‌خردی، بخت خود را بد می‌کند و سپس روزگار را ستمگر می‌خواند و می‌کوشد تا هر چیز بد را به روزگار نسبت دهد. «از نظر ناصر خسرو گناه کارها را به گردن فلک و روزگار انداختن نشانه جهل آدمی است.» (دکتر غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۵۴)

«دهر همی گوید» ای مردمان
رفتیم من «به زبان شماس
طاعت دارید رسولانش را
تکیه مدارید چنین بر قضاش
عقل عطائست شما را از او
سخت شریف است و بزرگ این عطاش» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۲۳)

همانا عقل شریف‌ترین چیزی است که خدا به شما داده‌است. با داشتن عقل و خرد، مختارید که از پیامبران خدا و دین الهی اطاعت کنید.

هدایت انسان ها توسط پیامبران

یکی دیگر از شواهد اعتقاد حجت خراسان به مختار بودن انسان، مبعوث شدن پیامبران از جانب خدا و هدایت آدمی توسط آنهاست:

«از این پر بادخانه هم به آخر
برون باید شدن ناچار با باد
چه گویی این علوی گوهر پاک
بدین زندان و این بند از چه افتاد؟
خداوند ار نیامد زو گناهی
در این زندان و بندش از چه بنهاد؟»

وگر بستش به جرمی پس پیمبر در این زندان سوی او چون فرستاد؟» (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۶۱)
اگر از انسان گناهی سر نمی‌زد و یا بر اساس نظر جبریون این گناه را خود خدا انجام می‌داد پس برای چه او را از بهشت به این دنیای فانی فرستاد؟ پس انسان خود با اختیار خود انجام دادن گناه را انتخاب کرد و از بهشت بیرون رانده شد. اگر خداوند می‌خواست انسان گناه کند، چرا پیامبران را برای هدایت آنها فرستاده‌است؟ در این ابیات ناصرخسرو، هدایت انسان‌ها توسط پیامبران، خوردن میوه ممنوعه و رانده شدن آدم از بهشت را دلیل روشنی بر اختیار انسان می‌داند.

حق انتخاب داشتن

انتخاب نمودن چیزی و حق انتخاب خود از نشانه‌های مختار بودن انسان‌هاست که در شعر ناصر خسرو نمود پیدا کرده‌است:

«اگردوستی خاندان بایدت هم چو ناصر به دشمن بده خان مان را» (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۱۱)
شاعر معتقد است که: با انتخاب خود خاندانش را رها کرده و دوستی خاندان رسول را برگزیده است. بنابراین قدرت تصمیم‌گیری و حق انتخاب داشتن نشانگر آزاد بودن انسانها در انجام امور است.

«مادر دیوان یکی فریشته بوده ست فعل بدش کرد زشت و فاسق ملعون

راه زی تو خیر و شر هر دو گشاده ست خواهی ایدون گرای و خواهی ایدون» (همان، ص ۸)
انتخاب خیر و شر و یا به قول قرآن کریم «رشد من العی» راه راست و راه کج، روشن و آشکار گردیده است و این به اختیار آدمی است که راه راست و ایمان را برگزیند و یا راه کج و کفر را انتخاب نماید. «لا اِکراهَ فی الدِّینِ قَدْ تَبیینَ الرُّشدِ مِنَ العِیِّ» (۲، ۲۵۶) «در آیین اسماعیلیان از نظر گفتار و کردار و انتخاب نیک و بد انسان مختار است نه مجبور و با اراده خویش حق یا

باطل را انتخاب می‌کند.» (غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۴۱) پس از دیدگاه ناصر خسرو با توجه به مذهب اسماعیلی که داشته، اختیار انتخاب کردن و برگزیدن به دست خود انسان است: «توخواهی بار شیرین باش بی‌خار به فعل اکنون و خواهی خار بی‌بار» (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۱۸) ای انسان اختیار به دست توست اگر بخواهی می‌توانی بار شیرینی باشی و هم می‌توانی خار بی‌بار باشی.

«اگرمن با اختیار بر تن خویش نکردهم جز که پرهیز اختیاری

نکرد این اختیار زخلق عالم جز ابدالی حکیمی بختیاری» (همان، ص ۵۰۲)

با توجه به ابیات بالا می‌توان دریافت که: تمام انسان‌ها دارای حق انتخاب هستند و با توجه به مختار بودن خود می‌توانند چیزی را انتخاب نموده و یا از آن پرهیز کنند.

تلاش و کوشش، دانش افزایی

به عقیده ناصر خسرو: نتیجه کارها به دست خود ماست. اگر تخم محال بکاریم نتیجه آن غم، اندوه و حسرت است. ما مختاریم تلاش کنیم و این کوشش و نتیجه کار ما دلیل روشنی بر مختار بودن ما انسان‌هاست:

«خواهی که تماشا کنی به نزهت برخیز در این چاه تنگ و تاری

جز کاندوه غم ندروی و حسرت هرگاه که تخم محال کاری» (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۳۰)

او در جایی دیگر از آموختن سخن می‌گوید:

«بیاموز از آن کش بیاموخت ایزد سر ازگرد غفلت به دانش بیفشان

بیاموز تا همچو سلمان باشی که سلمان از آموختن گشت سلمان» (همان، ص ۸۵)

در حقیقت «به نظر اسماعیلیان (ناصرخسرو) کمال و ترقی انسان در گرو آموختن علم و تلاش در راه کسب علم و بزرگی است.» (غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۵۴) سلمان با آموختن، تلاش و کوشش، سلمان شد. او با دانش‌افزایی بزرگ شد و در حقیقت، بزرگی او به خاطر دانش و تلاش اوست. اگر آدمی اختیاری از خود نداشت، تلاش و کوشش او بی‌معنا می‌شد در نتیجه تلاش کردن، حصول نتیجه و دانش آموختن می‌تواند بیانگر مختار بودن انسان باشد.

ندامت و پشیمانی

ندامت و پشیمانی از انجام بعضی کارها یکی دیگر از نشانه‌های وجود اختیار است:

«زی تیر نگه کردو پرخویش برو دید گفتا زکه نالیم که از ماست که برماست.»

(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۵۲۴)

در این بیت ناصر خسرو از انجام کارها ابراز پشیمانی می‌کند و می‌گوید: ما از دست هیچ کس نباید بنالیم زیرا؛ هرچه بر سر ما می‌آید، نتیجه کارهای خودمان است. پس هنگامی که بشر از انجام کاری پشیمان می‌شود برای توجیه خود نباید نتیجه آن کار را از چشم روزگار ببیند بلکه خود او مسئول انجام کارها است.

مجازات شدن به دلیل کارهای بد خود

یکی از قوانین الهی که در قرآن نیز از آن یاد شده است؛ کیفر انسان‌ها (در این جهان و در جهان آخرت) در برابر اعمالی است که از آنها سر می‌زند. اگر انسان اختیاری از خود نداشت، سزاوار مجازات شدن نبود:

«از حکم الهی به چنین فعل بد ایشان اندر خور حندند و شما اهل قضاید»

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۴۷)

آدمی در برابر کارهای بدی که انجام می‌دهد، باید مجازات شود در حالی که «جبریون فعل بد را به خدا و سرنوشت نسبت می‌دهند.» (میر باقری، ۱۳۷۸: ۷۴) در اشتباهند. اگر انجام امور به دست خدا و سرنوشت صورت می‌گرفت، پس سخن از مجازات انسان‌ها در روز جزا برای چیست؟

«گویید که بدها همه برخواست خدایست جز کفر نگوئید که اعدای خدایید» (همان)

این بیت بیانگر رد جبر از جانب ناصر خسرو است. او با بیان نظر اشاعره، آنها را دشمن خدا و سخنانشان را کفرآمیز می‌داند و جبر را کاملاً رد می‌کند.

عدم اعتقاد به تأثیر سرنوشت در انجام امور

همان‌گونه که بیان شد، اعتقاد به سرنوشت قبول سلب اختیار از انسان است. ناصر خسرو اعتقاد به سرنوشت را رد می‌کند:

«تو را جانت نامه‌ست و کردار خط به جان بر مکن جز به نیکی رقم

به نامه درون جمله نیکی نویس که در دست توست ای برادر قلم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۶۲)

او معتقد است که: سرنوشت به دست خود انسان است، پس باید سعی کند، سرنوشت خوبی را برای خود رقم زند. با توجه به این ابیات او به سرنوشت اعتقادی ندارد و انسان را مختار می‌داند.

«چندبنالی که بد شده‌ست زمانه ؟ عیب تنت بر زمانه برفکنی چون

هرگز کی گفت این زمانه که بد کن مفتونی چونی به قول عامه مفتون» (همان، ص ۹)

ناصرخسرو انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و سخن او حالتی پند گونه به خود می‌گیرد: ای انسان تا کی از دست زمانه و روزگار می‌نالی و عیب‌های خود را از چشم زمانه می‌بینی، زمانه نگفته‌است، بدی کن، این خود تو هستی که به سخن مردم فریفته و مغرور می‌شوی و بدی می‌کنی. وقتی تو به اختیار خود اختر و سرنوشت خود را بد می‌کنی پس چرا فلک را سرزنش می‌کنی:

«نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را
بری‌دان از افعال چرخ برین را نشاید زدانا نکوهش بری را

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک‌اختری را» (همان، ص ۱۴۲)
همچنین در جایی دیگر جهان را سزاوار نکوهش نمی‌داند:

«جهان پیشه کاری است ای مرد دانا که بر سر یکی نام بردار دارد
حقیقت ببیند گرسال خود را چو چشم و دل خویش زی پار دارد
نشاید نکوهش مر او را که یزدان در این کار بسیار اسرار دارد

ز دانا بس است آن نکوهش که او را نه دانا نه سالار دارد» (همان، ص ۳۷۶)
ناصرخسرو روزگار را مختار نمی‌داند، بنابراین خطاب به روزگار می‌گوید:

«نیستی اهل سزاوار ستایش را نه نکوهش را زیرا که نه مختاری» (همان، ص ۴۲۳)
او مفهوم این بیت را در بیت دیگری به خوبی بیان کرده‌است:

«بری‌دان از افعال چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را» (همان، ص ۱۴۲)
چون روزگار اختیاری از خود ندارد، چرا او را در کارها مقصر می‌دانیم؟

«چو خود بد کنیم از که خواهیم داد مگر خویشتن را به داور بریم
چرا پس که ندهیم خود داد خود از آن پس که خود خصم و خود داوریم

به دست من وتوست نیک‌اختری اگر بد نجوییم نیک‌اختریم» (همان، ص ۵۰۴)
وقتی انسان با دست خویش بدی می‌کند پس از چه کسی می‌تواند انتظار دادخواهی داشته باشد.

عدل و داد

عدل یکی از اصول مهم دینی مسلمانان است و خداوند در قرآن نیز بارها مردم را به برقراری عدالت و دادخواهی فراخوانده است. این فراخوانی به تأثیر از قرآن در شعر ناصرخسرو نیز ظاهر شده است:

«امروز بده داد خویش که ایزد فردا همه بر حق راند احکام
 ز تو نپذیرد اگر تو فردا گویی که چنین بود قسم قسام» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۷۰)
 خداوند عادل است و انسان نمی‌تواند موضع جبر را بهانه کند. عدل خداوند دلیل مختار بودن
 انسان است.

«به کار خویش خود نیکو نگه کن اگر می‌داد خواهی داد پیش آر» (همان، ص ۱۹)
 دادخواهی، نشانه‌ی مختار بودن آدمی است.

«آنچه ایزد کرد خواهد با تو آنجا روز عدل با جهان گردون به وقت اعتدال اینجا کند»
 (همان، ص ۳۸۸)

در روز قیامت رعایت عدالت در مورد کارهایی که آدمی به اختیار خویش انجام داده است
 دلیل روشنی بر اختیار داشتن اوست. ناصر خسرو همه را به عدالت پیشگی دعوت می‌کند؛
 «خویشتن را چون به راه داد و عدل و دین روی گرچه افریدون نه‌ای برگاه افریدون کنی»
 (همان، ص ۲۶)

او به ما چنین سفارش می‌کند: اگر در کارهایت عدالت پیشه کنی، اگر چه فریدون نیستی ولی
 می‌توانی همانند فریدون عادل باشی پس عادل بودن نشانه‌ی این است که: تو اختیار داری
 عدالت را در کارهایت پیشه کنی.

« اینت گوید : همه افعال خداوند کند کار بنده همه خاموشی تسلیم و رضاست
 وانت گوید همه نیکی ز خداست و لیک بدی ای امت بدبخت همه کار شماست
 وانگه این هر دو مقرند که روزی است بزرگ هیچ شک نیست که آن، روز مکافات و جزاست
 چو مرا کار نباشد نبوم اهل جزا اندر این قول خرد را بنگر راه کجاست
 چون بود عدل بر آنک او نکند جرم عذاب؟ زی من این هیچ روا نیست اگر زی تو رواست»
 (همان، ص ۲۲)

در بیت اول ناصر خسرو به عقیده‌ی جبر اشعری اشاره می‌کند که می‌گویند: خداوند خالق افعال
 بندگان است و در بیت دوم موضوع اختیار معتزلی را بیان می‌کند که: بدها را از خلق می‌دانند
 نه از خدا و به دنبال این دو عقیده چنین مطرح می‌کند که پاداش و عقاب خداوند در برابر
 عمل نیک و بد بندگان است (عادل بودن خداوند) و اگر خداوند غیر مجرم را عذاب کند، عادل
 نیست. پس به طور کلی می‌توان گفت: عادل بودن خداوند و برقراری عدالت در روز جزا
 نشانگر مختار بودن انسان‌هاست.

امر و نهی کردن، وعده و وعید دادن

شاعر خراسان برای اثبات وجود اختیار، وعده دادن و امر و نهی کردن را مطرح می‌کند و آن را دلیل بر وجود اختیار می‌داند:

«اگر کار بوده است و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده غم؟
وگر ناید از تونه نیک و نه بد روا نیست بر تونه مدح و نه ذم
عقوبت محالست اگر بت پرست به فرمان ایزد پستد صنم
ستم‌کار زی تو خدا نیست اگر به دست تو او کرد بر من ستم
کتاب و پیمبر چه بایست اگر نشد حکم کرده نه بیش و نه کم؟
وگر جمله حقست قول خدای بر این راه پس چون گذاری» (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۶۲)

در این ابیات او انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: اگر می‌گویی آنچه که باید انجام شود، در آغاز مقدر و معین بوده است و اراده انسان نمی‌تواند آن را دگرگون کند (اعتقاد به جبر) پس چرا بیهوده بر انجام کارهای خود غم می‌خوری؟ اگر انجام کارهای نیک و بد به دست تو نیست و از اختیار تو خارج است پس شایسته مدح و ذم نیستی. (امر و نهی کردن بیهوده است). اگر بت پرست به فرمان خداوند بت بپرستد پس عذاب کردن و نازل شدن کتاب و پیامبر، کاری بیهوده و باطل است. اگر سخن خدا را درست می‌دانی پس چرا کارها را به او نسبت می‌دهی؟ در این‌جا ناصر خسرو خلاف جبریون می‌گوید: اگر مذهب جبر حق بود، اوامر، نواهی، مدح، ذم، وعده و وعید متوجه انسان نمی‌گردید. با استناد به شواهد بیان شده و به طور کلی با توجه به دلایل زیر ناصر خسرو انسان را مختار و مسئول اعمال خود می‌داند:

- داشتن عقل، خرد و چاره‌اندیشی در برابر کارها (درک و شعور انسان).

- داشتن حق انتخاب، از آن‌جا که انسان حق انتخاب دارد، مختار است.

- بدیهی بودن اختیار. (همه‌ی انسان‌ها اراده و اختیار دارند).

- تلاش و کوشش و دانش‌افزایی و به نوعی تعلیم و تربیت دلیلی برداشتن اختیار است.

- آیات قرآنی و اشاره‌هایی که به آیات در این زمینه دارد.

- افسوس خوردن پشیمانی از انجام اعمال بد.

- اطاعت از دین به عنوان یک تکلیف الهی.

- پاداش و نتیجه‌ی اعمال، ثواب و عقاب در موردانسان، دلالت بر اختیار او در انجام اعمال و

افعال دارد.

- فرستاده شدن پیامبران و کتب الهی برای هدایت انسان ها.
- عدالت و عادل بودن خداوند.
- امر و نهی کردن، عقاب و سرزنش و مدح همچنین وعده و وعید دادن.

جبر در شعر ناصر خسرو

همان‌گونه که در دیوان ناصر خسرو شواهدی وجود دارد که دلیل بر اعتقاد او به مختار بودن انسان است، دلایل و شواهدی را نیز می‌توان یافت که اعتقاد او را نسبت به پذیرفتن جبر نشان می‌دهد:

«از مال مرا چیزهاست بهتر چون دشمن من تو زبهر مالی
فضل و خرد و مال گرد ناید با زرق و خرافات و بد فعالی
هرچند که من چون درخت خرما پر بارم و تو چون شکسته نالی

این حکم خداست رفته بر ما او بار خداست و ما مولی» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۶۶)
به نظر او حکم و فرمان خداست که بر ما جاری شده است. بنابراین حکم خدا چنین بوده است که ما این چنین باشیم. همچنین خدا را حاکم بر عقل انسان‌ها می‌داند خلاف جایی که عقل انسان را دلیل بر مختار بودن او می‌دانست:

«عقل در ترکیب مردم بآفرینش حاکمست گر نه عقلستی تو را نه چون و نه ایراستی
حجت و امر خداست ای پسر! بر مرد عقل امر از او برخاستی گر عقل از او برخاستی»

جبر و مرگ
همان، ص ۴۷۱)
به طور کلی او زنده بودن و مرگ را در دست خداوند می‌داند. البته باید توجه داشت که یکی از انواع مرگ‌ها؛ مرگ اختیاری است.

«بدو زنده گشته ست مردار خاک اگر دست یزدانش گوییم رواست

اگر مرده را زنده کردی مسیح چنان چون بر این قول ایزد گواست» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۲۸)
زنده شدن خاک مرده (انسان) به دست و فرمان خداست. اگر حضرت عیسی نیز مرده‌ای را زنده می‌کند فقط به فرمان خداست. البته باید توجه داشت که جبر افعالی با جبر تکوینی متفاوت است. در اینجا جبر تکوینی مورد نظر است.

«هر چند تو را خوش آمد این خانه باقی نشوی تو اندرین فانی

بیرون کندت خدای از او گرچه بیرون نشوی تو رو به آسانی» (همان، ص ۵۹)

مرگ انسان در دست خداست، هر چند که آدمی بخواهد یا نخواهد باید از این دنیا بیرون رود. پس می‌توان گفت به نظر او مرگ، نوعی جبر از طرف خداوند است. همان‌گونه که بیان شد، تناقضاتی در مورد جبر و اختیار در شعر ناصرخسرو دیده می‌شود. او در ابیاتی دیگر متفاوت بودن امر خداوند را با جبر بیان می‌کند و معتقد است اراده‌ی خداوند در طول اراده‌ی انسان‌هاست؛ یعنی جبری از جانب خداوند وجود ندارد.

«وگرگناه نخواهد ز ما و ما بکنیم نه بنده‌ایم خداوند را که مهاریم
وگر به خواست وی آید همی گناه از ما نه‌ایم عاصی بل نیک و خوب کرداریم» (همان، ص ۷۱)

جبر و روزگار

شاعر خراسان گاهی از جبری سخن می‌گوید که از طرف روزگار بر انسان روا می‌شود و گاهی نیز جبر خداوند را در مورد روزگار بیان می‌کند:

«وند هر هوا به امر وی استاده است بی دار و بند پایه‌ی بحر و بر
و ایدون به امر او شد و تقدیرش با خاک خشک ساخته آب تر

چندین همی به قدرت او گردد این آسیای تیز رو بی در» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۵)

شاعر معتقد است که: جهان و روزگار به قدرت و فرمان خداوند پا برجاست و به فرمان خداست که آسمان بر زمین ایستاده و در خاک خشک آب وجود دارد. بنابراین تا خدا نخواهد جهان پا برجا نمی‌ماند و این در واقع بیانگر جبر خدا در مورد روزگار است.

«برده این چرخ جفا پیشه به بیدادی از دلش راحت وزتنش تن آسانی» (همان، ص ۴۳۵)
روزگار نیز نسبت به انساها ظلم و ستم روا می‌دارد و با ظلم و ستم خود آسایش را از آنها می‌گیرد و این ظلم و ستم نشانه‌ی جبر روزگار بر انسان‌هاست:

«آن کند با تو که با من کرد راست پیش من بنشین و نیکو بنگرم

فعلهای او ز من برخوان که من مرتو را زین چرخ جافی محضرم» (همان، ص ۴۷۰)

او برای نشان دادن جبر روزگار به انسان‌ها، خود را مثال می‌زند که روزگار ستمگر و جافی با او چه کرده است.

«دیر نباید به یکی حال بر این فلک جاهل بی خواب و حال

زود بگرداند اقبال و سعد زان ملک مقبل مسعود فال» (همان، ص ۳۴۸)

روزگار هیچ‌گاه خواب و قرار ندارد، جاهل و نادانی است که اقبال و سعد به دست اوست و سعادت و خوشبختی را از انسان‌ها می‌گیرد. در این بیت ناصرخسرو اعتقاد خود را نسبت به

جبر این‌گونه بیان می‌کند که: سعد و بدبختی انسان‌ها به دست روزگار است و خود انسان هیچ‌گونه دخالتی در خوشبختی و یا بدبختی خود ندارد.

«گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ جز بر مقر ماه نبودی مقرما» (همان، ص ۱۱)

این بیت بیانگر پذیرفتن جبر از طرف روزگار بر آدمی است. شاعر در واقع گردش فلک را عامل بدبختی و خوشبختی انسان‌ها می‌داند.

«از هر جفا پیشه زی که نالیم گویم ز که کرده است نال نالم؟» (همان، ص ۳۲۲)

او از روزگار می‌نالند و بی‌یار ماندن خود را به او نسبت می‌دهد:

«هرچند که بی‌رفیق و یارم درمانده خلق روزگارم» (همان، ص ۴۱۹)

او می‌گوید: مردم روزگار این بلا را بر سرم آورده‌اند. البته در این بیت ناصر خسرو به صورت غیرمستقیم جبر روزگار را مطرح می‌نماید که روزگار باعث شده است، مردم او را تنها بگذارند.

«یکی بی‌خرد را به گه برنشانی یکی بی‌گنه را به سر بر نشینی

هم آن را که خود خوانده باشی همان را کنی خوارکش برگزینی» (همان، ص ۱۷)

در این جا ناصر خسرو معتقد است که: روزگار انسان‌های بی‌عقل را به بلندی می‌رساند و بی‌گناهان را خوار می‌کند پس عقل و بی‌گناهی در برابر جبر روزگار ارزشی ندارد. در بخش اختیار همان‌گونه که ذکر شد، ناصر خسرو عقل و خرد را دلیل برداشتن اختیار می‌دانست که باعث رسیدن او به بزرگی می‌شد ولی در این جا نوعی تناقض وجود دارد که در واقع انسان بی‌خرد به خاطر جبری که حاکم است به بزرگی می‌رسد و در بیت دوم با بیان این‌که روزگار هر کس را بخواهد از خود می‌راند و ممکن است آنهایی را که پذیرفته باشد همان افراد پست و حقیر باشند، مستقیماً جبر را پذیرفته است.

«گرچه تو خفتستی آسیای جهان هیچ نخسبد همی و کار کند

گاه یکی را ز چه به گاه برد گاه یکی راز گه به دار کند

گاه چو دشمنت در بلا فکند گاه چو فرزند در کنار کند

نشمر در افعال او مهندس اگر چند به صد سالیان شمار کند

این نه فلک می‌کند کز این سخنان اهل خرد را همی خمار کند

کارکنست این فلک به عمر همی کار به فرمان کردگار کند

که تا خداوند، کار خود نکند بلکه همه کار پیشکار کند» (همان، ص ۲۰۰)

در ابیات فوق، ناصر خسرو کاملاً مسأله‌ی جبر را مطرح کرده است. او ابتدا روزگار را مقصر در انجام کارها می‌داند. او در بیت پنج می‌گوید: این روزگار نیست که اهل خرد را خمار می‌کند بلکه روزگار پیشکاری است و کارهایی را انجام می‌دهد که خداوندی می‌خواهد. در این جاست که ناصر خسرو طبق عقیده اشاعره کارها را به خدا نسبت می‌دهد. و در حقیقت روزگار را بهانه‌ای می‌کند تا جبر را از جانب خداوند نشان دهد.

از آن‌جا که جبریون قضا و قدر را دلیلی بر پذیرفتن جبر می‌دانند. بنابراین در ادامه شواهدی از دیوان ناصر خسرو آورده شده است تا اعتقاد او نسبت به قضا و قدر در ارتباط با جبر مشخص گردد.

جبر و قضا و قدر

جبریون برای اثبات نمودن تأثیر سرنوشت در زندگی انسان‌ها مسأله‌ی قضا و قدر را مطرح می‌کنند و معتقدند که: «قضا و قدر عبارت است از: آنچه بندگان به حکم خداوند اعم از کارهای نیک و بد انجام می‌دهند.» (ادواردز، ۱۳۸۷: ۲۰۳) ناصر خسرو نیز در این زمینه می‌گوید: «چنانک آمدی رفت باید همی به تقدیر ایزد تعالی و جل» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۶۲)

در این بیت او آمدن و رفتن انسان‌ها را بسته به سرنوشت می‌داند.

«آنگه گنه از روزگار بینی وز جهل، معاد ای روزگاری

ناید زجهان هیچ کار و باری الا که به تقدیر و امر باری» (همان، ص ۳۰)

ناصر خسرو بر این عقیده است که؛ چون انسان دشمن روزگار است، انجام گناه و کارها را برگردن روزگار می‌اندازد ولی چنین نیست همه چیز به قدر بستگی دارد. او در این‌جا مستقیماً اعتقاد خود را به تقدیر الهی بیان نموده است.

«نه جز قول او مر قضا را مردّ نه جز ملک او مرخرم را حرم» (همان، ص ۶۳)

این بیت تلمیح به آیه‌ای از قرآن دارد که می‌فرماید: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ» (۱۳)، هرگاه خداوند بدی را برای گروهی بخواهد پس ردی بر آن نیست.

«اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان مانند عصا مانده شب و روز به پایید

ایزد چو قضای بد بر خلق ببارد آنگاه شما یکسره درخورد قضایید» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۴۷)

وقتی خداوند برای خلق سرنوشتی را بخواهد، همان می‌شود. ناصر خسرو با آوردن این ابیات اعتقاد خود را نسبت به جبر نشان می‌دهد:

«به غریبیت همی خواند در این خانه خدای آنکه بسرشت چنین مشخص تر از آب تراب

آن مقدر که برانده‌ست چنین بر سر ما قوت و خواب و خور و سستی و پیری و شباب»
(همان، ص ۱۸۷)

این که ما پیر باشیم یا جوان، سست باشیم یا قوی، تقدیری است که خداوند برای ما رقم زده است. او حتی گاهی اجرام آسمانی را در سرنوشت انسان دخیل می‌داند. «اسماعیلیان ستارگان را در زوال دولت عباسیان مؤثر می‌دانستند. به نظر اسماعیلیان نیک و بد، خیر و شر، در عالم هستی از سیارات هفت گانه سرچشمه می‌گیرد. عناصر اربعه از افلاک به وجود می‌آیند و از عناصر طبایع چهارگانه (سردی، گرمی، تری و خشکی) ایجاد می‌شود و از تأثیر ستارگان «آباء سبعی» بر عناصر اربعه، موالید ثلاثه (جماد، نبات و حیوان) به وجود آمده است.» (غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۳۸) با توجه به این که ناصر خسرو نیز پیرو مذهب اسماعیلیه است، ستارگان و اختران را در سرنوشت انسانها مؤثر می‌داند:

«نامشان زی تو ستاره ست ولیکن سوی من پیشکاران و رقیبان قضا و قدرند
چون گریزم ز قضا یا ز قدر من چو همی به هزاران بصرایشان به سوی من نگرند»

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۶۴)

او بر این نظر است که: اجرام آسمانی خطوط زندگی انسان‌ها را تعیین می‌کنند.

«چون تو خدای خرد شدی از قوت خرد پس عقل بهره ای ز خدایست قول راست
بی هیچ علتی ز قضا عقل دادمان زین روی نام عقل سوی اهل دین قضاست»

(همان، ص ۳۹۴)

انسان به دلیل داشتن عقل و خرد نسبت به دیگر موجودات برتری یافته است. او می‌گوید: خداوند عقل را بدون علت و از روی قضا به ما داده و به همین دلیل عقل نزد اهل دین همان قضا است. پس در این ابیات عقل را نیز قضا می‌داند عکس آنجایی که با آوردن ابیاتی عقل را دلیل مختار بودن انسان‌ها می‌داند.

رد کردن قضا و قدر

شاعر خراسانی برای رد کردن قضا و قدر، ابتدا آنها را رهبر خود می‌داند اما در ادامه با تأویلی ظریف برداشتی دیگرگون از این مقوله ارائه می‌دهد:

«هرکس همی حذر ز قضا و قدر کند وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن یاد است این سخن زیکی نامور مرا»

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۹۲)

ناصرخسرو اعتقاد دارد که: همه از قضا و قدر فرار می کنند ولی این دو هدایتگر او هستند زیرا؛ قضا همان خرد است و قدر همان سخن است، ممکن است ناصرخسرو می خواهد چنین عقیده‌ای را بیان کند که انسان با سخن که نتیجه خرد است می تواند، قضا و قدر را تغییر دهد.

«پس آن که بگریزی از غدر او کز و خیز هرگز نخواهدت خاست
مگر اطاعت ایزد بی نیاز که او راست فرمان و تقدیر و خواست» (همان، ص ۴۲۹)

در این جا شاعر تقدیر را در اطاعت کردن از خدا می داند، بنابراین اراده انسان در طول اراده خداوند قرار می گیرد. او در چند بیت بعد در همین قصیده چنین می گوید:

« به طاعت همی کوش و منشین برآن که گوئی از ایزد مر این را قضاست» (همان)

همان گونه که در بحث اختیار ذکر شد او اطاعت نمودن و تلاش کردن را دلیل بر اختیار می داند. در این بیت هم معتقد است که: خدا را اطاعت کن، تلاش کن و نگو که کارها به دلیل قضا و قدر است.

«بهترین ره گزین کن که دوره پیش تو است یک رهت سوی نعیمست و دگر سوی بلاست
از پس آنکه رسول آمده با وعده و عید چند گویی که بد و نیک به تقدیر و قضاست؟
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی؟ که چنین گفتن بی معنی کار سفهاست
گر خداوند قضا کرد گنه بر سر تو پس گناه تو به قول تو خداوند تو راست
بدکنش زی تو خدا نیست بدین مذهب زشت گرچه می گفت نیاری، کت از این بیم قفاست
اعتقاد تو چنین است ولیکن به زبان گویی حاکم عدل است و حکیم الحکماست» (همان)

در بیت اول ناصرخسرو انتخاب کردن را مطرح می کند بنابراین انسان را دارای اختیار می داند و می گوید: اگر خداوند آدمی را مجبور کرده و قضای محتوم خود را بر او جاری ساخته است، وعده، پاداش و کیفر معنایی ندارد. انسان با کاهلی و تن پروری بسیاری فرصت‌ها را از دست می دهد آن گاه آن را به قضا و قدر نسبت می دهد. اگر گناهان انسان قضای الهی است پس با این حساب خداوند گنه کار است. با این عقیده ی جبر، خداوند بد کنش و ستمکار است در حالی که به هیچ وجه نمی توان ظلم و ستم را به خداوند نسبت داد؛ خداوندی که عادل است و عدل خدا دلیل برداشتن اختیار انسان است. او با بیان کردن این موارد اعتقاد به قضا و قدر را رد می کند.

« به بیان قدر و جبر رود اهل خرد راه دانا به میانه نی دوره خوف و رجاست

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست» (همان) بالاخره ناصر خسرو با توجه به بیت بالا بر این عقیده است که: انسان نباید جبری و قدری باشد او باید تلاش کند تا در میانه این دو قرار گیرد در نتیجه میانه روی را سفارش می کند. «از نظر مبانی اعتقادی، اسماعیلیان به میانه جبر و اختیار معتقدند.» (غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۴۱)

نتیجه

یکی از ویژگی های شعر ناصر خسرو، تنوع مضامین است. از جمله مضامین شعری او می توان به ستایش اخلاق نیک، نکوهش زشتی ها و بدی ها، سرزنش روزگار و دنیا، ستایش دین، پند و موعظه و بیان مسائل اخلاقی و دینی اشاره کرد. البته در مضامین شعری او تناقضاتی دیده می شود. یکی از مضامینی که این تناقضات به خوبی در آن نمود پیدا کرده است مسأله ی جبر و اختیار است. وی در دورانی می زیسته است که افکار اشعریان و کرامیان، انسان را به صورت موجودی بی اراده تصویر می نمود. او که بر اساس تفکرات اسماعیلی، انسان را مختار و عمل او را مبنای سعادتش می داند و معتقد است که در روز قیامت حاکمی عادل به اعمال انسان رسیدگی خواهد کرد. طبیعتاً سخن خردمندان و کردار حکیمانه را مهم می دانست. او کمال و تعالی آدمی را در گرو علم آموختن و تلاش در راه کسب علم و بزرگی می داند. همان گونه که شواهدی از ابیات او در مبحث اختیار ذکر گردید، او مسائلی را از جمله: خرد و دانش، تلاش و کوشش، وعده و وعید، فرستادن پیامبران از جانب خدا، امر و نهی، اطاعت کردن از خدا، حق انتخاب، پاداش و مکافات انسان ها، عدل خداوند و ... را دلیل بر مختار بودن انسانها می داند. از طرفی دیگر به جبر و سرنوشت اعتقاد دارد. در اکثر موارد اعتقاد او به جبر مربوط به امور تکوینی است مثل: چگونگی خلقت و امثال آن. البته او با پیروی از عقاید اسماعیلیه گاهی افلاک را در سرنوشت آدمیان مؤثر می داند و بلاهایی را که سرخودش آمده، از چشم روزگار و فلک می داند و معتقد است که: قضا و قدر و قدرت الهی از طریق افلاک اعمال می شود ولی در نهایت می گوید: انسان نباید بلاها و مصایبی را که به دلیل کاهلی و نادانی بر سر او می آید، به فلک نسبت دهد و خود را از همه چیز مبرا داند. به طور کلی و با توجه به بررسی ابیات اعتقاد او به اختیار بسیار بیشتر از اعتقاد او به جبر است. در پایان ناصر خسرو مانند سایر اسماعیلیان بیشتر توجه به مذهب معتزله دارد تا اشاعره، هر چند فصلی از جامع الحکمتین خود را در ردّ مذهب اعتزال آورده است، او در مسأله ی جبر و اختیار مانند فرق

شیعه در بسیاری از مسایل معتقد به امر بین الامرین است و این مستند است به حدیثی از امام جعفر صادق (ع) که می فرماید: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

ارسطو. ۱۳۵۶. اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه ی ابوالقاسم پورحسینی، جلد اول، تهران؛ نشر دانش ادوارز، پل، (۱۳۸۷)، فلسفه اخلاق، ترجمه ی انشاء اله رحمتی، تهران؛ مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبارت.

امام خمینی، روح الله، (۱۳۶۲)، طلب و اراده، ترجمه ی احمد فهری، تهران؛ وزارت فرهنگ و آموزش عالی و مرکز انتشارات علمی فرهنگی.

ایان، باربو، (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه ی بهاء الدین خرمشاهی، تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی تهران.

برنجکار، رضا، (۱۳۸۱)، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم، مؤسسه فرهنگی طه، چاپ چهارم.

بدوی، عبدالرحمن، (۱۹۸۳)، مذاهب الاسلامین، بیروت، ج ۱، چاپ اول

شیرازی، ملاصدرا، (بی تا)، مبدا و معاد، ترجمه ی احمد محمد حسینی اردکانی، تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی ستاد انقلاب فرهنگی.

غزالی، امام محمد، (۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، جلد اول و دوم، قم؛ انتشارات بهجت.

غلامرضایی، محمد، شرح سی قصیده، انتخاب، تهران؛ جامی.

فضایی، یوسف، (۱۳۷۴)، مذهب اسماعیلی و نهضت حسن صباح، تهران؛ انتشارات عطائی.

_____، (۱۳۸۳)، تحقیق در تاریخ و عقاید مذاهب اهل سنت و فرقه اسماعیلیه، تهران؛ آشیانه کتاب.

فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۳۶۹)، راه نجات، ترجمه ی کتاب منهج النجات، رضا رجب زاده، انتشارات پیام آزادی.

کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۴۸)، اصول کافی، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

میرباقری، سید محسن، (۱۳۸۵)، *سیمای انسان مختار در قرآن*، چاپ اول، تهران؛ ناشر محمد ناصر خسرو، (۱۳۷۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق، تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران.

نیک سیرت، عبدالله، (۱۳۸۰)، «خیام و مسئله ی جبر و اختیار»، *مجله ی خردنامه ی ملاصدرا*، پاییز ۱۳۸۰، صص ۹۱-۸۴.

هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۶)، *کشف المحجوب*، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران؛ انتشارات سروش.

